

قدر بدانیم آنانی که داریم ...

در طی این سالیان یک نکته برای من به اثبات رسیده است که آنچه را عموم می‌پسندند صحیح است (حتی اگر درست نباشد!). و منظورم از این دو جمله‌ی متناقض آن است که هر انتخابی که اکثریت مردم در هر زمینه‌ای انجام می‌دهند یا درست است و یا اگر درست نباشد چون اکثریت خواسته‌اند، خود نیز تاوان آن را خواهند داد و بر ایشان خرده‌ای نیست.

میخواهم از ذکر این چند سطر چنین نتیجه بگیرم که در زمینه‌ی کار کتاب، مردم بطور عام شناخت درستی دارند و قضاوتی منصفانه می‌کنند ولی کسانی که همواره نافی خواسته‌های عمومی هستند، سازی دیگرگونه کوک کرده و معمولاً وجود خود را در طرد دیگران می‌پندارند. دیگرانی که در اکثر مواقع، افرادی کم نمونه و مورد تأیید مردم در زمینه‌ی خاص خود هستند. و شاید این یکی از خصائص ماست که مطرح کردن خود را در گرو کوبیدن و نفی دیگری می‌دانیم. یا به عبارت دیگر قضاوت خود را در مورد افراد، عین حقیقت پنداشته و عقل جمعی را قبول نداریم.

به راستی اگر بخواهیم منصفانه نگاه کنیم مگر امروز ما چند نفر را می‌توانیم نام ببریم که نزدیک به نیم قرن سابقه داستان نویسی داشته و در هر دوره توانسته باشد مخاطبین آن زمان را جذب خود نماید. حال اگر شخصی کار یک نویسنده را — به هر دلیل — نمی‌پسندد، این دلیلی به قانون‌گذاری در نفی او نمی‌شود.

امروز تنها یک نگاه اجمالی بر تمامی آنانی که اسم و رسم شاخصی در زمینه ادبیات داشته‌اند و در میان ما نیستند کافی است تا ببینیم که با تأسف، در ازای هر چند نفر که رفته‌اند جایگزین چندان‌ی نداشته‌ایم.

به هر حال اگر از این سخنان بگذریم امروز کتابی دیگر از نویسنده‌ی سه نسل اخیر ما به چاپ رسیده که از تمامی جهات، نکات مثبت و برتر آثار او را، از داستان سرایی و جذابیت گرفته تا حال و هوای عاشقانه و همیشگی در رُمان‌هایش در بر دارد و تصور می‌کنم خواسته‌ی تمامی دوستداران او را برآورده سازد. داستانی که سرگذشت بسیاری از مادران این مرز و بوم است که با عطر عشق، تمامی سالهای سخت را پشت سر گذاشته و تنفس در فضای عاشقانه را به فرزندان خود هدیه کردند.

در پایان امیدوارم روح قدرشناسی و احترام به کسانی که از قدمای فرهنگی و هنری — در هر زمینه‌ای — هستند در ما تقویت شده، و قدر بدانیم آنانی را که با عشق قلم زدند و با ایمان به کار خود، سالها منافع ظاهری را فدای دل خویش کردند. باشد تا این قدمای عشق، آخرین نسل عاشق در جامعه ما نباشند و ما هم ادامه دهنده راه ایشان باشیم.

همراهی‌تان را ارج می‌نهم.

بهمن رحیمی

فروردین ۸۳ - تهران

هیچ نویسنده‌ای حق ندارد با نوشتن مقدمه‌ای خواننده اثر خود را پیشاپیش، تحت تأثیر قرار داده و نوعی پیشداوری در ذهن خواننده بیافریند، نوشته طبعاً باید خود اثر گذار باشد. با این استدلال، در مورد این داستان به خود حق می‌دهم که به خوانندگان اثر توضیح دهم که داستانی را برای مطالعه انتخاب کرده‌اند که مانند تمامی داستانهای منتشر شده از این نویسنده، واقعی، حقیقی و برگرفته از زندگی زنی است که همه حوادث تلخ و شیرینی که ممکن است نسل او در مسیر زندگی از سر گذرانیده باشد، به تنهایی بردوش‌های ظریفش حمل کرده و در کوره حوادث آبدیده شده و صیقل گرفته است و سرانجام به عنوان پرافتخار مادری دست یافته که نمونه درخشان و اعجاب انگیزی از فداکاریها و دشواریهای طاقت‌فرسای مادر ایرانی است.

در آغاز تصمیم گرفته بودم این کتاب را با عنوان «مادر ایرانی» منتشر کنم اما به دلایلی که در متن کتاب خواهید دید، عنوان «نسل عاشقان» بر آن نهادم.

این کتاب را با فروتنی بسیار و احساس انسانی و ایرانی به «شوکا» تقدیم می‌کنم که وقتی داستان را باتمام رساندید، شما هم آن را به او تقدیم می‌دارید.

ر. اعتمادی